

عارفان دانند از عارفان زانکه علم حید و جراته بود
با صفا از بر تو نور علی است

سینه هر که کز ترا نه بود

جستار در آن نماند کجند در آن از جسته نماند کجند

یک بیای از معانی غنقش در معانی بیان من کجند

در میان است و در کنار او در کنار میان من کجند

لا سگانه و در میان چند در میان لا سگانه من کجند

جای هر مکه خاص جانان غیر جانان بجای من کجند

زبان که تو ای کنم و صفت او در زبان من کجند

ز راه آفتاب نور علی

در زمین وزمان من کجند

بدان دیده نکته از جان من شود که جان از لعل جانان من شود

که

که منند در راه دینیز د ز کفر زلفش بمان من شود

بهر کس معانی هر بیان کز آن لعل در افش من شود

بفت رید دامان بر کس کز آن صد سخن عیان من شود

بجز نور علی آنکس کافرود

از کلکش آب حیوان من شود

لب بکبر عشق جان ز کلمه یزد غنچه چه جود بدل از رنگ بنیم یزد

بجز لعل تو جان ز کلمه فرخ عیان ساقی آنکه بهشت از هم می یزد

مخفی آرا که سده فاه است که اشک حزن فلک از دیده بجم یزد

سینه آقا بگو و تر که همه از پیوست که ز خنده سزه سخن دل مردم یزد

یارب آنکه چه فریب است کز آنکه او بال حکمت همه از سرخ تو هم یزد

که بیای فرخ دایع راه خود کردی تو کس سخن هر کلام صد هم یزد

کسب چه جان نور علی آنکه به کلام مهر کز هر راه راج کلام یزد

خالش